



نورالدین زرین کلاک

تہران  
۱۳۹۷

منوچہر انور



به یاد محمد زهرایی

• ۱۳۹۲-۱۳۲۸ •

بنیان گذار نشر کارنامه

هزار بیشه ملانصرالدین  
دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها

متن: منوچهر انور  
مجالس: نورالدین زرین کلک

مدیر هنری و ناظر مسئول: ماهر زهرایی  
طراحی، قضا سازی تصاویر و آماده سازی:

استودیو دوازده و دوازده

عسل کاوسی، نازنین اهری پور،

پریسا وهابی و میم درخشانی

ویرایش و تولید: کارگاه نشر کارنامه

مونا سیف، مجید رنجبر، سمیه مشمر

شهلا شمس و زهره جعفرپور

دست خط تصاویر: مهرداد دفتری

حروف استفاده شده: خانواده قلم برتر

نسخ قرآنی سیاه، نسخ قرآنی، بدر،

بدر سیاه، ثلث و ریحان. Arial Regular

اسکن و پردازش تصاویر و دست خط‌ها:

مگاپس، روزبه زهرایی و میم درخشانی

نظارت فنی: محسن حقیقی

لیتوگرافی: فرآیند گویا

چاپ: ستاره سبز

چاپ جلد: ابیانه

صحافی: معین

چاپ اول، نسخه محدود

همه حقوق چاپ و نشر این اثر انحصاراً برای نشر کارنامه است.

هرگونه استفاده از کتاب آرای و عناصر آرایشی این کتاب، نیداً ممنوع است، همچنین هر نوع استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن به هر صورت (چاپ، فتوکپی، کتاب صوتی و الکترونیک و نشر در سایر مجازی)، کلاً و جزئاً، ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

مراکز بخش و فروش:

بخش کارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شما ۳۵، تهران ۲۶۱۱۷۹۸۵، ۲۶۱۱۷۹۸۶ و ۹۱۲۶۴۳۹۱۵۱.

فروشگاه بزرگ شهر کتاب با همکاری نشر کارنامه، خیابان شهید باهنر (نیاوران)، شماره ۱۳۷

تلفن ۲۲۲۸۵۹۶۹ • فکس ۲۲۸۰۸۱۹۲

نشر کارنامه: شماره ۱۰ کوچه فردانش، خیابان وصال شیرازی، تهران ۴۱۷۷۳۴۷۳، تهران ۸۸۹۵۶۴

سرشناسه: ملانصرالدین

عنوان و نام پدیدآور: هزار بیشه ملانصرالدین: دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها/

منوچهر انور؛ مجالس نورالدین زرین کلک.

مشخصات نشر: تهران: کارنامه، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲۲۸ ص.: مصور (رنگی).

فروست: کارنامه داستان‌های عامیانه: ۱.

شابک: 978-964-431-081-2

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: لطیفه‌های ملانصرالدین

موضوع: شوخی‌ها و بذله‌گویی‌های فارسی

شناسه افزوده: انور، منوچهر، ۱۳۰۷ -

شناسه افزوده: زرین کلک، نورالدین، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده: ملانصرالدین، قرن ۱۳۷۰ ق.

رده‌بندی کنگره: PIR ۵۶۱۵۱۳۸۸

رده‌بندی دیویی: ۸/۲۳۲ ق ۸

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۷۵۳۹۱۷



جدِ اعلاى ملان<sup>۱</sup> رالدین ایرانی ما، جوحی یا جُحای عرب، عمرش از هزار سال بیشتر است. این ریح کهنسال هنوز جوان بود که به ایران آمد و جا خوش کرد. اخلاف این جُح را، که نیاکان مسلم ملانصرالدین باشند، می‌توان از جمله در رسالهٔ دلگشای عبید زاکانی<sup>۲</sup> پیگیری کرد. قهرمانان شیرین‌کار لطیفه‌های عبید - بُخاری و رازی و اردبیلی<sup>۳</sup> و غنّی، عیلاتی و خراسانی، یا حتی طلحک و ابونواس - قرن‌ها بعد، همگی لباس ملانصرالدین به تن کردند. در آثار عربی و فارسی ادیبانی چون ابوحیان توحیدی<sup>۴</sup> و معانی سالک مروینی<sup>۵</sup> نیز با عدّه دیگری از اسلاف رنگارنگ ملا برخورد می‌کنیم.

اما در میان نیاکان ملا از همه معروف‌تر دین‌فزون است که اسمش، گویا بدون اینکه در جایی جز چرند پرنده خدا ثبت شده، سینه‌به‌سینه به ما رسیده است. مشکل بشود کسی را پیدا کرد که نام جوح به گوشش نخورده باشد! از نیاکان ملا که بگذریم، می‌رسیم به پدر ظاهر<sup>۶</sup> اقصا<sup>۷</sup>، نصرالدین خوجا یا خوجا نصرالدین ترک، که سنش شاید از چهار قرن بگذرد. شاخ‌طبع ساده‌لوحی که اهل یکی از دهات پرت افتادهٔ عثمانی است، که او هم نامش<sup>۸</sup> سلیم نام دخوما، مدت‌های مدید فقط بر جریدهٔ سینه‌های عوام ثبت بود، تا اینکه نزدیک دو قرن پیش، دانشوران ترک آن را ثبت دفترها کردند. و در این اواخر، مسئولان حنفی از فرهنگِ ترکیه، گنبد و بارگاه هم برایش تعبیه کرده‌اند.

از پشت این پدر است که ملانصرالدین رنید ساده‌لوح احمق دانای دوروی صادق رُک‌گوی شوخ‌طبع ما ایرانیان پدید آمده است؛ و همین ملاست که، به نوبهٔ خود، کم‌کم سر از نثری کتاب‌ها درمی‌آورد.

اولین لطیفه‌های چاپی موجود این ملانصرالدین جوان مجموعهٔ مطایبات ملانصرالدین است، که در سال ۱۲۹۹ هجری قمری، بدون ذکر نام مترجم یا مؤلف، با چاپ سنگی به طبع رسیده، و در صفحهٔ اول آن یک چنین شرحی آمده است:

۱ نظام‌الدین (یا نجم‌الدین) عبیدالله زاکانی، ۷۰۰-۷۷۱ یا ۷۷۲ هجری قمری، از شعرا و نویسندگان بزرگ ایران.

۲ علی بن محمد بن عباس، ابوحیان توحیدی، ۳۱۰-۴۰۴ هجری قمری، مؤلف کتاب البصائر والذخائر.

۳ متوفای بعد از ۱۱۱۷ هجری قمری، مترجم و مؤلف نوادر که برگردان و پرداختی است از کتاب محاضرات الادبا و محاورات الشعرا و البلغای راغب اصفهانی، احتمالاً متوفای ۵۰۲ هجری قمری.

بسم الله الرحمن الرحيم

و بعد از آنجا که کمال ملالت حاصل بود چیزی که طبیعت را بدان شاغل نمود لازم شد نسخه‌ای از نوادر حکایات دُجین ابن ثابت البصری المشهور بمجا که بلغة عربی جمع آورده‌اند بدست افتاد پس از مطالعه معلوم شد که صاحب اقوال مذکور همان ملا نصرالدین است که نام نامی و اسم گرامی او بین الخواص والعوام مشهور است لهذا من باب تفریح خاطر و سرور قلب محزون، رأی حقیر بر آن قرار یافت که این نسخه را از لغت عربی به عبارت فارسی ترجمه سازم تا قلب حزین و خاطر غمین زندانیان ورطه غم و الم را از مطالعه آن انبساطی حاصل آید و من الله الاستعانة فی دفع جمیع الهموم وهو المقرح من کل الغموم آمین یا رب العالمین<sup>۱</sup>

بعد از آن نوبت می‌رسد به کتاب چاپ سنگی دیگری در سال ۱۳۰۲ هجری قمری، کتاب ع. ا. انیس البیعارین، با یک چنین مقدمه‌ای:

هذا

کتاب ملا نصرالدین

بسم الله الرحمن الرحيم

معروض خاطر در آنجایی احتیای روحانی این پندۀ ضعیف محمد باقر المشهور به مرشد کرماتی که به جهت اینکه دوستان نزد یکدیگر بنشینند و دماغ ایشان نسوزد و مطلبی از ایشان در میان باشد این چند کلمه را از جفا که مشهور به ملا نصرالدین است عرضه داشته و در زمان سابق به ریایی بود لهذا این داعی بعد از کشیدن زحمات بسیار و رنج بی‌شمار او را به زبان فارسی ترجمه نمودم. استماع از مطالعه کنندگان چنین است که در وقت مطالعه این ضعیف افسرده حال را به دعا و خیر و شاد فرمایند و این نسخه کمیاب را مرسوم گردانیدم به «انیس البیعارین» که ما ملانا اعلم العلماء الراشدين زبدة الفضلاء العالمین، آمین خلوة الاحقین، الشهير به ملا نصرالدین — غفر الله ذنوبه و حلت مقامه — مندرج گردانیدم و در آن کتاب مستطاب مرقوب بنده ای که از جناب ایشان به نظر این احقر رسیده بود مرقوم داشته<sup>۲</sup>.

چهل و یک سال بعد، کتیبۀ نسخه چاپ سنگی در کتب خانۀ نوادر ملا، با عنوان مطایبات جناب ملا نصرالدین، یک چنین شکلی پیدا می‌کند:

نظر به اینکه کتاب مستطاب ملا نصرالدین در میان کتب ادبی موقع مهمی دارا بوده و یگانه کتابی است که در زبان شیرین فارسی در فن مطایبه به واسطه مندرجات حکمت آموزش طرفی رغبت عموم مشرق زمین گشته بنا بر نایابی نسخه‌های مطبوعه آن این معارف دوستان میرزا حسن و حسین آقا برادران گودرزی برای استفاده عموم با کمال صحت و خطی خوب به طبع و نشر آن اقدام نمودند امید که خوانندگان را مرغوب طبع بوده باشد. ۱۲ جمادی الثاني ۱۳۴۳<sup>۳</sup>.

۱ به نقل از: جوی، تحقیق و ترجمه و تألیف دکتر احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص ۶۲.

۲ همان، ص ۶۷.

۳ به نقل از: همه حق دارند: گزیده لطیفه‌های ملا نصرالدین، پژوهش و بازنویسی منوچهر کریمزاده، چاپ دوم، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۱.

بعد از چاپ‌های سنگی لطیفه‌های ملانصرالدین، ملا حسینی کارش گرفت و در به روی چاپ سری قصه‌هایش باز شد. مجموعه‌های بی‌شماری از این لطیفه‌ها، با عنوان‌های مختلف — داستان‌های شیرین ملانصرالدین و کلیات ملانصرالدین و یا صرفاً ملانصرالدین —، به اشکال مختلف، در قطع‌ها و حجم‌های مختلف، مصور و نامصور، سال‌هاست که، یکی بعد از دیگری، به بازار آمده است و همچنان می‌آید.

اساس اصلی این جنگ‌ها همان قصه‌های قدیم است، پراکنده در دیوان‌های شاعران قدیم و متنی چون رساله دلگشا و کتاب نوادر، هر لطیفه‌ای منسوب به شخصی، و این اشخاص، خیلی وقت‌ها، معارض یکدیگر. تعداد این لطیفه‌ها مشکل به صد برسد. اما مردم به مرور به اختصاصاً به موازات انتشار روزنامه ملانصرالدین در قفقاز، تمامی آنها را به اضافه بسیاری قصه‌ها و مثل‌های عامیانه فارسی و ترکی که در دهان‌ها بود، یا در کتاب‌ها می‌آمد، به نام ملا ثبت دادند. و از آن به بعد، هر کس آمد به سلیقه خود چیزی به آنها افزود، تا لطیفه‌ها تعدادشان به هزار نزدیک شد؛ و چه بسا که به زودی از هزار بگذرد. بنابراین، ملانصرالدین امروز ما، هزار بیشه‌ی است که مردم، به مرور زمان، صیقل‌های متضاد را راحت در آن جا داده و از ملا مخلوق ساخته‌اند جامع به شیخ آدم‌ها — از عاقل و فرزانه گرفته تا خُل و دیوانه — که از بیرون غالباً هموار است، اما بیرون — مثل تک‌تک آدم‌ها — ناهموار. هر لطیفه‌ای که در آن دانه‌ای با انگِ حماقت ظاهر شود، یا ساده‌لوحی نشانه رندی باشد، به شرط آنکه «پندامیز» به شمار آید. و دیده‌خود در این هزار بیشه می‌گنجد. طنز ناشی از این دوگانگی یک‌یک ما را به ملا رعل می‌کند و باعث می‌شود که شوخی‌شوخی چیزی از خود را در او پیدا کنیم. در این مقام، ملانصرالدین فقط متعلق به ایرانی و ترک و تاجیک و عرب نیست؛ تا مردم در تمام عالم به دلیل آدم بودن، در هزار بیشه ملا جا می‌گیرند و از آن سهم می‌برند... و به همین جهت است که حالا دیگر در همه جای دنیا ملا را گرامی می‌دانند، و ناشران آسیایی و اروپایی و آمریکایی هزار چندی «ویراست» تازه‌ی از لطیفه‌هایش بازار می‌آورند، و حتی گاهی در محافل علمی، سرگاو اگر در خمره گیر کند، کسانی از ملانصرالدین کمک می‌گیرند. در لطیفه‌های ملا چیزی که فرنگی را سخت جذب می‌کند، خندیدن اوست، هم به ریش خودش، هم به ریش دنیا، در عین اینکه در اصل، هم شخص خود را به قدر کافی جدی می‌گیرد، هم کار

۱ چنان که مضمون بیش از هفتاد لطیفه برگرفته از دهان مردم، و کتاب‌هایی چون نوادر قزوینی و امثال و حکم دهخدا و کشکولی جمالزاده و جوی دکتر احمد مجاهد، از این نوع است.

دنیا را. در نزد ما، علاوه بر این دو جنبه رودررو، جنبه دیگرِ او را می‌شود در حماقتِ رندانه ملای شوخ‌طبع خلاصه کرد.

این بدان معنی است که ملای اصلی ما عمق و وسعتِ بیشتری از ملای دستِ دوم آنها دارد. ملانصرالدین در «ویراست‌های فرنگی» با دلچک یا لوده درباری، از نوع لوده شاه‌لیر، همخوانی دارد؛ حال آنکه ملای اصلی ما، ضمنِ قرابت با امثالِ لوده شاه‌لیر و کریم‌شیره‌ای، از شباهتی با بهلول اهل راز برخوردار است. دریغ که بسیاری از لطیفه‌پردازانِ ما حفظِ مصالحِ بازار را بر عنایت به این نکته باریک ترجیح می‌دهند، و برای افزودن به حجمِ جنگ‌ها، شوخی‌های نجسِ بی‌پروایی معارض با رفتارِ بهلول وارِ ملا، به حسابِ اومی گذارند.

میچ عجب ندارد اگر ملانصرالدین در چاپ‌های پی‌درپی حرف‌های جدید هم زند، ریلخ، و شیرینی احوالِ زمانِ حال را هم «لحاظ» کند، و در امتدادِ قرون، قطب‌نمایِ زمانه، و ساعت هم به خود ببیند، و شاید روزی، محض امتحان، به جای الاغ، یک، یا گاو، یا بخر، هواپیما هم سوار شود؛ سینما هم برود؛ و کارش — چرا که نه؟ — حتی پل‌تاپ هم بکشد. اینها همه در جای خود جایز است، به شرط آنکه از نبردِ بی‌لای همچنان برخوردار بماند، ایجازِ عبیدی را از یاد نبرد و هزاربیشه بهلولیش را شوخیِ بی‌پروا پر نشود — این دلچک گول، این لوده مکار! یک چنین ملایی تن به تن نمی‌دهد، آن را پس می‌زند؛ هر قدر هم که پیر شده باشد، همچنان جوان می‌ماند.

بلای دیگری که بر سر ملای آید، بستنِ شاخ و برگ‌های اضافی به قصه‌های اصلی است که همه قریب پیش به مالک باور داده‌اند. شکی نیست که ملای زنده روز باید به زبانِ زنده روز حرف بزند، و در قصه‌های امروزی رفتارِش امروزی باشد؛ اما این به معنی آب و تاب دادن به قصه‌های ساده‌گوییِ چون قصه‌های عبید نیست. آب و تاب دادنِ بی‌جا هر حرفی را ابکی می‌کند، علی‌الخصوص لطیفه‌های موروئیِ ملا را. و کارِ وقتی حقیقتاً بالا می‌شود، که راویانِ لطیفه‌ها به فضا سازی و شخصیت‌پردازیِ ناجبا می‌پردازند. چنین ررر — از سر ذوق هم اگر باشد — تعلق به حوزه داستان‌سرایی و بازی‌نویسی دارد، و قصه‌های قصارِ ملا را از سکه می‌اندازد. پس صلاح در این است که حتی وقتی می‌خواهیم نوادرِ تازه‌ی به ملا نسبت دهیم، گنجینه‌های کهن را نادیده نگیریم؛ برای پرداختنِ قصه‌های امروزی، از الگوهای محکمِ دیروزی همچنان سرمشق بگیریم، اما طرزِ صحبتِ

امروزی را فراموش نکنیم، جوانه‌های شاداب زبان امروز را با شاخه‌های زنده لفظ دیروز پیوند بزنیم، اما با بستن شاخ و برگ‌های اضافی، اصل کار را خراب نکنیم، و مقصودمان، در همه حال، تأمین حداکثر ایجاز و پویایی باشد و سادگی.

متن حاضر، با یک چنین نگاهی، ضمن استفاده از روایات قدیم و جدید، در اصل از آن جهت فراهم آمده است که زمینه‌ای باشد برای طنز کارساز و نقش‌های بدیع استاد نورالدین زین‌کَلک، که «شاخ و برگ اضافی» در کارش نیست و روایت‌هایش را احاطهٔ چندوجهی ملانصرالدین نوعی شعر مصور است. لطیف لطیف‌های ملانصرالدین وقتی تمام و کمال نمود پیدا می‌کند که در نقل آنها اشارات و اصطلاحات زبان زنده گفتار از قلم نیفتد، و مکالمات در آنها ساختار گفتار و شکل طبیعی داشته باشد — هرچند که هنوز جرئت نکنیم کار را به خانهٔ اخیر بریم گفت‌وگوها را به همان سیاق شکسته‌ای که بر زبان جاری می‌شود، روایت ماغذ آوریم، و اصرار داشته باشیم که در همه حال شکل کتابتی به آنها درآیم. بنان که فی‌المثل در لطیفهٔ «شکار گنجشک» مجموعهٔ حاضر:

#### شکار گنجشک

ملا روزی سرگذری، پشت به دیوار، دودستش را با پنجه‌های باز در هوا نگاه داشته بود که «دارم گنجشک می‌گیرم».

رهگذری آمد که «ای قربانت، یکی هم برای من بگیر!» و رفت، «ملا به دیوار تکیه داد».

یک ساعت بعد، یکی دیگر آمد که «این دیگر چه بساطی ست راه انداخته‌ی ملا؟»

— می‌بینی که! دارم گنجشک می‌گیرم.

— هاهاها، آقا را!

ملا اشاره کرده به شخص خودش:

— آقا را؟

بعد اشاره کرد به عابر اولی:

— آقا را!

که البته در هر سه مورد اخیر، در وقت ادای عبارت «آقا را»، هر کس باشیم، به‌طور طبیعی، لااقل در تهران، می‌گوییم «آقا رو!» و «آقا رو؟». اما در وقت کتابت کسر شأن خود می‌دانیم که شکل طبیعی گفتار را به رسمیت بشناسیم، و به نظرم آن طبیعی‌تر

می‌آید که هر سه «رُو» را، به طور مصنوعی، به صورت «را» روی کاغذ بیاوریم. لطیفه حاضر را اگر از سرتا ته با لحن و لفظ طبیعی گفتار بخوانیم — به صدای بلند — و به عبارت «اَقا را» که رسیدیم، با مختصر هزوارشی، آن را به شکل طبیعی‌ش، «اَقا رُو» بر زبان بیاوریم، و حق هر سه حالت آن را — دوتا ندایی و یکی استفهامی — چنان که باید ادا کنیم، یعنی هر تأکید و فشاری را در جای خود و به اندازه لازم به خرج دهیم، و کمی هم خوش تعریفی و گرم دهنی برای راوی قائل شویم، خواهیم دید که عطر دیگری از گفتار بر خواهد خاست. این معنی، به اشکال مختلف، در مورد بسیاری از قصه‌هایی که در این مجموعه آمده، صادق است، به شرط آنکه در وقت قرائت متن، طرز معمول کتابتی را معیار آهنگ کلام قرار ندهیم؛ گفتار را در همه حال شکسته بدانیم؛ و شکل و لحن طبیعی آن را به ذهن با بر زبان جاری کنیم.

البته مردم با یک قدم آن طرف تر هم گذاشت، و امروزی تر سراغ مطلب را گرفت؛ یعنی می‌توان گفت را در هر لباسی — کتابتی، نمایشی، یا صوتی — عرصه تاخت و تاز فکر، تخصص و دانست، و در رویدادهای آن شریک شد، و برای جهت دادن به هریک از آنها، «ارامی» است؛ و به قدر تمایل یا ذوق خود چیزی در خیال بر آنها افزود یا از آنها کاست.

امروزه در بسیاری از نمایش‌ها، پیش‌تاز، شرکت ناظران در ایجاد فضای خاص هر اجرایی، از ارکان اصلی کار به شمار می‌آید چنان که در سنت‌های نمایشی و نقالی دیرین ما هم گردش چرخ روایت همواره در میان منوال بوده است.

برای نقل حکایت «شکار گنجشک» به جهت شتاب و آه به کار رفته است. با کمتر از این تعداد، تمامی اطلاعات مندرج در متن، حکایت را نمی‌توان در اختیار خواننده گذاشت. برای تجسم دادن وضع ملا را این حکایت، ناگزیر باید شروع کنیم که «ملا، سرگذری، پشت به دیوار، دو دستش را با پنجه‌های باز در هوا نگاه داشته بود که...». در اینجا حذف هریک از واژه‌ها با قیمت حذف یک اطلاع تمام می‌شود. اما اگر نقالی به همان حالت ملا بایستد و دست‌ها را در هوا بلند کند، کافی است که فقط بگوید «ملا سرگذری به این حالت ایستاده بود»؛ و نقال اگر نقال هنرمندی باشد، می‌تواند با حذف ده واژه از هجده واژه، و استعانت از حرکات و حالات مناسب سر و دست و صورت، حتی به گویایی و عمق مطلب

اشاره کرد به شخص خودش»، و «بعد اشاره کرد به عابر اولی». چنین تغییری در طرز روایت، تعداد واژه‌های به‌کاررفته در متن حکایت را به کمتر از نصف تقلیل می‌دهد.

پس در برخورد با هر روایتی — چه کتابتی، چه نمایشی — می‌توانیم در ذهن خود نقالی خود بشویم، و تا حدی که خیال یاری کند، مطلب را به میل خود بسط بدهیم یا بالا و پایین ببریم. و در همه حال، متن هرچه موجزتر و ساده‌تر، پویاتر.

وای اگر در نام یراستنی لفظ دری، خاصه در وقت پروردن طنز، دچار باشیم به وسواس سره‌سازی و تعصبت تسعید واژه‌های تازی نژاد خوش‌نشسته در بطن فارسی! که این هر دو بیماری، اجملاً، بمن سادگی ست، و زداينده طنز و شیرینی گفتار و اصطلاح، و لذا قابض بر گزافه جان زیان. ببینید ابتلا به این دو بیماری همزاد، علاوه بر عبوس گزافه‌نویس فارسی، مثلاً تمثیل کارآمد مشهوری چون «لحاف ملا نصرالدین» را به چه رنجه می‌اندازد:

یکی از شب‌های زمستان ملا در خواب بود که دگملا در کوچه، نزدیک خانه او، داد و فریاد گروهی از مردم برخاست. ملا هراسان از سراب پرید. کم‌گوش داد، سپس دواجی (لحاف) را که بر تن افکنده بود به خود پیچید و به سرجه پدید تا ببیند چه رخ داده است. دزد چالاک در آنجا بود. دواج را دید و به زور از تن ملا کشید و برد. ملا بی‌دواج به خانه بازگشت. زنش پرسید: چه شده بود؟ ملا پاسخ داد: هیچ، سبزه‌ای رسوا دواج ملا در گرفته بود.<sup>۱</sup>

و در آخر کار، سپاسگزارم از همراهی عبدالعلی عظیمی در کار جمع‌آوری و محقق کردن قصه‌ها، و همفکری او در طول مدت ویرایش‌های مکرر و نیز دقت خاص او در کار بی‌دریغ منبّه خلیان در پیرایش متن، و ممنونم از نشر کارنامه به جهت فراهم ساختن منابع مورد نیاز نگارنده برای تنظیم متن و مقدمه، و نیز دقت و وسواس خاص کارکنان واحد تولید نشر کارنامه در پرداخت کتاب به شکلی حاضر.

تیرماه ۱۳۸۴  
منوچهر انور

۱ کذا.

۲ از مجموعه «گفتار پاک»، شماره ۱، ملا نصرالدین، بازنگاشته صادق کیا (مهر)، شماره ثبت کتابخانه ملی ۲۵۴۶/۱۲/۲۲-۲۳۱۱.

در مدخل این مجموعه آمده است: در این دفتر بخشی از داستان‌هایی که شادروان محمد رمضان دارنده «کلاه خاور» گردآوری کرده و در دفتری با عنوان ملا نصرالدین به سال ۱۳۳۳ خورشیدی در تهران چاپ و نشر کرده به زبان فارسی ساده بازنگاشته شده است.